

## آیا باید دکارت را سوزاند؟

باشلار<sup>۲</sup> در «روح نوین علمی» ۱۹۳۷ نوشت: هنگام آن رسیده است که مفهوم مجرد عقلی جای حس را که مفهومی گسترده دارد، بگیرد. سال‌های آغازین سده بیستم با دگرگونی ادراکی فراوانی همراه بود و سودمندی گسست‌های شناخت‌شناسی را به اثبات رساند: آیا نسبت عمومی و مکانیک کوانتایی هر یک در حیطه‌ی خود آن حس مشترک را که می‌خواست به شناخت بی‌واسطه نایل آید و نیز آن مفهوم‌های کلی به‌جا مانده از فرهنگ مدرسی را به‌چالش نکشیدند؟ «طی بیست سال به‌بازسازی عقل خود ناگزیر شد و به‌روشنی از زندگی تازه سخن گفت» این را باشلار با هدف فراخواندن خوانندگان خود به‌فراتر رفتن از دکارت‌گرایی تا سطح نیازهای علوم معاصر نوشت. آیا امروز می‌توان گفت که این سخن او شنوده شده است؟ بی‌تردید کسانی که خود را جانبدار «یک علم مرکب» می‌دانند، آن را پی گرفتند. اینان برآنند که دوران عقلانیت تحلیلی به‌سرآمده و نمی‌توان حل ترکیب پدیده‌ها را با توسل به‌دانش رایج که از این پس باستانی و ذهنی جلوه می‌کند، ادعا کرد و به‌عنوان استناد خود چند نمونه‌ی برجسته را پیش کشیدند که روش مکانیک کلاسیک که سخت به‌دترمینیسم خود چسبیده بود، به‌آن‌ها پاسخ نمی‌گفت.

«شناخت‌شناسی غیردکارتی» تحولی که بی‌تردید باشلار پیش‌تاز آن نبود و به‌قول او خود را به‌اکتشاف‌های دوران خویش تحمیل می‌کرد، در روزگار ما سببی برای خردگریزی بی‌بندوبار شده است. در واقع، گسست از دکارت دست کم به‌دو صورت است: نخست، افرادی هم‌چون باشلار که برآنند ترسعه‌ی دانش روش‌های نوین را می‌طلبند و دیگر کسانی از نوع شکاکان معاصر که عقل را در بیان هر مساله‌ای ناکارآمد می‌دانند. نظریه‌ی کارل پوپر<sup>۳</sup> که هم‌عصر باشلار بود و معتقد به آن که فرضیه‌ها را هرگز نمی‌توان ثابت کرد و تنها می‌توان آن‌ها را رد کرد همین

1. Jean - Michel Besnier

۲. Bachelard فیلسوف فرانسوی (۱۸۸۴ - ۱۹۶۲)

3. Karl Popper

سرنوشت را پیمود: از طرفی، آن را به عنوان فراخوانی به گونه‌گونی آزمون‌ها برای اثبات ماندگاری فرضیه‌های علمی تفسیر کردند و از دیگر سو، آن را گسستی از خود عقل خواندند. در سده‌ای که پایان می‌پذیرد، نوسان‌های میان این در روش غیر دکارتی، مجال برخی بدفهمی‌ها شد.

با انقلاب‌های نسبیت و فیزیک کوانتایی برخی یقین‌ها فرو ریخت که به «ذهن‌های جسور» فرصت داد. نرظهوری، ارزشی یافت که دعوتش نوگرایی بود. بی‌سبب نیست که باشلار که «فراخردگرایی» را تبلیغ می‌کرد، با سوررآلیست‌ها دوست بود. ولی آیا این دلیل بسنده‌ای است که دنیای دکارت را تمام شده بدانیم؟ دنیایی مطمئن و بدون شگفتی‌ها که در آن هرگز واقعیت دیگری نیست جز علت‌ها و معلول‌ها که بی‌هیچ تردیدی علم را موظف می‌کند تا پدیده‌ها را به‌عنوان تنها پدیده‌های مقدر توضیح دهد و بنابراین چنین نتیجه گرفت که باید دنیای دیگری برپا کرد: دنیای هرج و مرج یا به قول کارل پوپر «دنیای درنیافتنی» که دست کم با نوظهوری پدیده‌ها روبه‌رو است؟ موضوع این جا است که ساده‌اندیشان خیلی زود شناخت‌شناسی غیردکارتی باشلار را با شناخت‌شناسی ضددکارتی پل فیرابند<sup>۱</sup> این شناخت‌شناس مشهور آنارشیست و مولف «ضد روش» (۱۹۷۹) یکی گرفتند. زیرا، نکته‌ی اساسی این است که پیام سده‌ی بیستم به انسان‌ها مبنی بر آن که دیگر دکارت برای فهم درست علم در شرف تکوین کفایت نمی‌کند، به سرعت در ذهن جماعتی چابک دست، جرقه‌ای برانگیخت که به شناخت‌شناسی‌های عجیب روی آوردند و از هر روش که انسان را از علم دور می‌کند، روی گرداندند. در واقع، برعکس آن سیری که باشلار می‌خواست، خطرگمراهی مفهوم آن علمی را که دوران ما می‌طلبد، تهدید می‌کند. برای چاره‌جویی آن، خرد حکم می‌کند که به فهم هرچه دقیق‌تر آن جنبش‌هایی نایل آمد که به شک توامان دربارهی آموزه‌های دکارت و ملاک‌های علم گونه پوزیتویسم که خود از فرهنگ «انسان مرفقی» تغذیه می‌کرد، انجامید. این کار دست کم امکان آن را می‌دهد که از تفاوت‌های غیردکارتی باشلار با خردگرایی که برخی از تفسیرهای آن را نادیده می‌گیرد، پرده برگرفت.

و اما چرا باید از آن الگویی که مولف «جستار در روش»<sup>۲</sup> تهیه دیده است، خلاص شد؟ پاسخ: زیرا او تصویری از علم به دست می‌دهد که ربطی به کشف‌های اینشتین یا دیراک ندارد و همان تفسیرهای غلط را دنبال می‌کند. جلوتر می‌رویم: نفوذ دکارت مانعی دست و پاگیر می‌شود، چرا که او علم را به احکام کلی فلسفی محدود می‌کند که دیگر بایسته نیست. فیلسوف -

1. Paul Feyerabend

۲. دکارت، و نام این کتاب در فارسی، «گفتار در روش» ترجمه شده است.

و آن حس عمومی همراه با او - می خواهد نتیجه های علمی عینی باشند، یعنی به صورت کمی باشند. این توقع، به ویژه با پیشرفت میکروفیزیک ها دست یافتنی نیست: عینیت نه آن است که حاصل می شود (آن گونه که ایده آلیسم می خواهد)، بلکه آن است که طرح می شود (به عنوان نظریه). حقیقت با مفهوم فلسفی (که مستلزم انطباق کامل ذهن و عین است) باید گامی به سود حقیقت به مفهوم علمی که با یک فرآیند بی پایان تعریف می شود، عقب بنشیند. از این رو است که باشلار می گوید: «حقیقت علمی در حال متوقف نمی شود». این بازیگری مفهوم عینیت موضوع روشی نوین است که به دو نوع درک از علم منجر می شود: نخست، درکی مطابق با ذات علم، با ناکید بر آن که علم آن چه را که از آن سخن می گوید، صورت پذیر می کند و دیگر فرمان پذیر ملاک های عینیت از خارج نیست؛ و دوم درکی آمیخته با شک گرایی که می گوید علم به آن چه که می گوید واقف نیست و واقعیت را صورت دیگری می بخشد و از این رو، تفسیرهای ارادی به دست می دهد.

پس آموزه های باشلار همان گویی نیست: «فلسفه ی چرایی جایگزین فلسفه ی چینی می شود». تاویل که از پوزیتویسم فاصله می گیرد تجسم و جسارت را فرا می خواند که هر چیز یعنی ترجمان واژه ی رایج فیرابند که «همه چیز سپری می شود» نیست. با این همه، گاه به نظر می رسد که مطالب همواره چنان که باید، درک نشده است. باشلار خواستار شکوفایی خرد است و فیرابند در پی آن که زمان وداع با عقل فرارسیده (رجوع شود به «وداع با عقل» - ۱۹۸۹). یک بدفهمی بنیادی درباره ی مفهوم «شناخت شناسی غیر دکارتی» باشلار وجود دارد: بحث نفی دکارت نیست، هم چنان که هندسه ی غیر اقلیدسی به معنی طرد اقلیدس نیست و نسبییت اینشتین به بی اعتباری دستگاه نیوتن نمی انجامد. بحث، «یک تلاش نوین بنیادی» لازم است تا بتوان برای نمونه به درک تعادل میان ماده و تابش نور نایل آمد و نیز به این واقعیت که اتم دارای همان حرکتی است که شیء از آن برخوردار است و به دلیل جذب و دفع انرژی تغییر شکل می دهد، پی برد و نه چیزی ورای آن. علم باریک بین تر می شود، در حالی که مکانیسم دکارت بر ساده سازی های زمخت استوار بود. امروز، نیاز بی چون و چرا به یک دکارت گرایی کامل تری است که قادر به فهم آن باشد که چرا اغلب، داده های پایه ای فیزیک کلاسیک و برای نمونه، مفروض جرم که هنوز هم بر ما شناخته نیست، تجزیه می شود و در انتخاب «بسیط» که آخرین واژه ی طبیعت است، محل تردید است. در واقع دکارت گرایی که فیلسوف پیرو آن در پی بنای یک مطلق بود، تنها یک روش شناخت شناسی است که ممکن است با تحویل آن به نسبییت یا فیزیک هسته ای قابل حصول نباشد. علم امروز، ایده های نخستین را به انبار نمی افکند؛ آن را در جای درست خود قرار می دهد که البته، تمام جا نیست. یکی از دلایل های بدفهمی که غیر دکارتی

را با ضد دکارتی و در نتیجه با خرد‌گریزی یکی می‌شمارد، به پیش‌داوری کهنه‌ای بر می‌گردد که امیل مایرسون<sup>۱</sup> در آغاز سده بیستم پیش کشید: «علم به اجبار باید به روش‌های متداول ادامه دهد و حال آن که عقل به گونه‌ای ممتد و مقاومت‌ناپذیر توسعه می‌یابد.» با روشن شدن این واقعیت که تاریخ دانش با گسست‌ها است که شکل می‌گیرد و بنابراین از طبقه‌بندی چارچوب‌های فکری گزیری ندارد، شناخت‌شناس معاصر درگیر مطالعه این تاریخ به عنوان سلسله‌ی به هم پیوسته «نمونه‌های عالی» یعنی توالی نظام‌های تفسیری مستقل می‌شود. نسبت‌گرایی که خود در معرض چنین مطالعه‌ای است، از تردیدهای هزاران دانشور درباره‌ی نفوذ مطلق دکارت‌گرایی سود برد. دانشورانی که هرگز، هرچند با افت و خیز فراوان، از پیوند با ارزش‌های خرد‌گرایی دور نشدند.

مساله‌ی دترمینیسم، همچون موضوع عینیت نمودی است از تفسیر بد درون‌مایه‌های شناخت‌شناسی معاصر. از نظر تاریخی این مساله زمانی اهمیت یافت که نظریه جنبشی گازها مطرح شد و مطالعه‌ای را برانگیخت که برای دکارت‌گرایان قابل قبول نبود: کیفیتی که به مولفه‌ها تعلق ندارد می‌تواند به ترکیب آن‌ها تعلق داشته باشد. به عبارت دیگر چیزی پدید می‌شود که در واقعیت، ظرف مظروف خود نیست. به مفهوم دکارت‌گرایی می‌توان گفت: گل می‌تواند در هیات دیگری متفاوت از مجموعه‌ی عنصرهای خود تجلی کند و بنابراین، دیگر نمی‌توان جسم مرکب را از ساده‌ی آن پیش‌بینی کرد. به این ترتیب، این پدیده‌ی نو ظهوری همراه با indeterminism (ناعلت‌گرایی) سبب مشترکی شدند که شکست دکارت‌گرایی در روش تسریع شود. ولی تنها اندیشه‌های سطحی‌نگر از آن نابودی خرد‌گرایی و بازگشت به نیروهای عرفانی حیات‌گرا (vitalist)<sup>۲</sup> را نتیجه گرفتند. در برابر، دانشمندان هنگامی که با پدیده‌ی نو ظهوری سروکار دارند، فریادی به نوپیدی بر نمی‌کشند، مکانیست باقی می‌مانند، و اغلب به این فرض بسنده می‌کنند که متغیری در فرآیند علیت، پنهان مانده است که باید در نظریه‌ی خود به کشف آن نایل آیند. هم چنین، آنان ناعلت‌گرایی کوانتا را فراخوانی به دست کشیدن از علیت نمی‌دانند. بلکه کمابیش همراه با باشلار آن را دلیل پذیرش آن می‌دانند که علیت‌گرایی (Determinism) جز، «شمایی همگرا از احتمال‌ها» نیست. شکوفایی علم سده‌ای که تمام شد مقتضای خرد بیشتر بود یا خرد‌گریزی بیش‌تر؟ به نظر می‌رسد، کنار گذاشتن برخی اصل‌های دکارت‌گرایی، به دست‌آویزی برای اشاعه‌ی ضد علم بدل شد که از نشانه‌های آن: روی آوردن به شعر جهان

1. Emile Meyerson

۲. vitalism یا حیات‌گرایی (گرایشی است انکارگرایانه در زیست‌شناسی که فعالیت‌های حیاتی را به عامل‌های غیرمادی خاصی به نام نیروی حیاتی که در بطن موجودات زنده حضور دارند، نسبت می‌دهد - رجوع شود به فرهنگ اصلاحات فلسفه - پرویز بابایی).

سحرانگیز، فراخواندن اشباح طبیعتی که خود بازتاب اراده‌های برتر است و نیز تمایل به آیین‌های مذهبی شرقی یا آموزه‌های گنوستیک است و البته با ادعای تطبیق خود با بغرنجی‌هایی که با اصل‌های دکارت دست‌یافتنی نیست. ناقوس خردگریزی به صدا در می‌آید و در گریز از نشانه‌های عقلانیت، تسکین‌بخش‌های کثیری عرضه می‌شود که هدف آن روبه‌رو شدن با آن چیزی است که ژاک مونو از آن به‌عنوان تنهایی انسان نام می‌برد: «در گستره‌ی بی‌تفاوت کیهانی» - ۱۹۷۰. جای تعجب نیست اگر امروز مساله احساس در برابر حقیقت که تنها مشغولیت ذهنی دانشمندان است، مهم‌ترین موضوع روز می‌شود. دانشمندان، کمابیش مخالفت خود را با بیان اندیشه‌های خود در موقعیت سنتی فلاسفه، موضع‌گیری دربارهِی مسایلی که آن‌ها را تاکنون از جایگاه شایسته‌ی خود دور کرده است: سرچشمه‌ی جهان وجود روح، آزادی یا محدودیت انسان و... ابراز کرده‌اند. ولی گاه به‌علت نفوذ آنان مجبور به ظاهرسازی‌های خوشایندی می‌شوند که علم را تداوم بخشد: اگر حقیقت یکی است، تفسیرها مختلف است و اگر دانشمند حقیقت را هم نگوید، دست کم نظام‌هایی را بسط می‌دهد که روح را ارضا می‌کنند. واکنش دانشوران با قصد مقاومت در برابر این تمایل که فرانوگرا (Postmoderne) را کیفیتی متمایز بخشند، آنان را به فهم قضایی از فعالیت خود سوق می‌دهد و یادآور می‌شوند که علم از قاعده پیروی می‌کند و بر پایه این قاعده‌ها است که توافق شکل می‌گیرد و چنین است که باشلار نقش فزاینده شهر علم را در پی‌ریزی حقیقت پذیرفته شده برای یک عصر به‌درستی پیش‌بینی کرده بود. اما بر خلاف تلاش‌های انحرافی و تعمیم‌ها که با مرگ دکارت‌گرایی آزادی عمل آن‌ها مفروض شمرده می‌شد، جامعه‌ی پژوهش‌گران همچنان با ارزش‌های استدلال عقلی جوش خورده بود. آنان کمتر به عقل با لذت و بیش‌تر به عقلانیت فراروندی در خورد برای اثبات توافق دربارهِی روش‌ها بودند. در این حالت است که با پایان گرفتن سده‌ی بیستم، می‌توان به شناخت‌شناسی جان تازه‌ای بخشید. مردم باید به‌درک دام‌هایی که در روند غیردکارتی نهفته است، نایل آیند و از ساده‌انگاری‌های غیر دکارت‌گرایی نادرست، سرباز زنند.

برگرفته از نشریه علم و آینده (Sciences et Avenir) - شماره ۱۲۱ - ژانویه ۲۰۰۰